

فریاد آفریقا

سروده های از شاعران تانزانیا
(سرزمین فقر و جنگل)



حسن گل محمدی

فرياد آفريقا

فریاد آفریقا

سروده‌هایی از شاعرانِ تانزانیا
(سرزمین فقر و جنگل)

گردآورنده
ریچارد اس. مبالا

ترجمه و تدوین
حسن گل محمدی



تهران - ۱۳۹۸

سرشناسه	گل محمدی، حسن، ۱۳۲۹ - مترجم
عنوان و نام پدیدآور	فریاد آفریقا: سروده‌هایی از شاعران تانزانیا (سرزمین فقر و جنگل) / گردآورنده: ریچارد اس. مبالا؛ ترجمه و تدوین: حسن گل محمدی.
مشخصات نشر	تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۴۲۸ ص.
شابک	ISBN 978 - 622 - 95465 - 2 - 9
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا.
عنوان دیگر	سروده‌هایی از شاعران تانزانیا (سرزمین فقر و جنگل).
یادداشت	عنوان اصلی: Summons: [poems from Tanzania]
موضوع	شعر تانزانیایی (انگلیسی) Tanzania poetry (English)
شناسه افزوده	مبالا، ریچارد اس.
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۸ ف ۴ / ۶ / ۹۳۹۹ PR
رده‌بندی دیوپی	۸۲۱
شماره کتابشناسی ملی	۵۶۵۳۰۲۲



انتشارات گوتنبرگ

فریاد آفریقا

سروده‌هایی از شاعران تانزانیا

(سرزمین فقر و جنگل)

گردآورنده: ریچارد اس. مبالا

ترجمه و تدوین: حسن گل محمدی

چاپ اول: ۱۳۹۸، تیراژ: ۵۰۰ نسخه

حروفچینی: فردوسی - چاپ: تهران

پخش: انتشارات گوتنبرگ

تهران - خ انقلاب و ربوری دانشگاه تهران

تلفن: ۶۶۴۶۵۶۴۰ - ۶۶۴۱۳۹۹۸ - ۶۶۴۰۲۵۷۹

مشهد - احمدآباد، انتشارات جاودان خرد تلفن: ۸۴۳۴۵۲۷

شابک: ISBN 978 - 622 - 95465 - 2 - 9

۶۵/۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای مترجم محفوظ است.

این کتاب را تقدیم می‌کنم:
به تمامی کسانی که برای دستیابی
به حقوق انسانی و اجتماعی خود از
هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند.
«مترجم»

فهرست

پیشگفتار ۱	۱۱
پیشگفتار ۲	۱۷
یک روز خواهی آموخت - جوانی ام ویکوسا	۳۴
من عاشق پایان‌های خوب هستم - مانگا جی کینگاری مباگها	۳۶
فکر کردن ممنوع است - جوانی ام ویکوسا	۳۸
سرسختی - مانگاجی کینگازی مباگها	۴۲
بی‌عاطفگی معنوی - ئی.ال. بارگو	۴۶
سرهای تو خالی - جوانی ام ویکوسا	۵۰
صداهایی از طبیعت وحشی - الیوت اس. مگوای	۵۲
بنویس - کاجوبی	۵۶
آرزوهای یک قهرمان - اسحاق مروما	۶۶
سرود روستا - ریچارد س. مابالا	۷۰
آنگاه که تنهایی - اریک سیکو جوانگ ماریو	۸۰
آیا تصور نمی‌کنی که من نیز در رنجم؟ اریک سیکو جوانگ ماریو	۸۲
ترانه کابولا - سنگوندو موونگی	۸۴

- ۱۰۲ یک صبح زیبا - اریک سیکو جوانگ ماریو
 ۱۰۴ پیشرفت و توسعه - کوندی فاراجا
 ۱۱۲ دایناسور، نگاه کن - الیوت اس مگوای
 ۱۱۸ مرگ به چه می ماند؟ اریک سیکو جوانگ ماریو
 ۱۲۰ زیر نور مهتاب - جیوانی ام ویکوسا
 ۱۲۴ ناخشنودی - مانگاجی کینگازی ام ماباگا
 ۱۲۸ مرگ - ئی.ال. بارگو
 ۱۳۴ سرنوشت (آینده) لعنتی - ماکاندو ئی ای ماندیا
 ۱۴۴ زیبایی از دست رفته - جیوانی ام ویکوسا
 ۱۴۸ می خواهی بدانی؟ - اریک سیکو جوانگ ماریو
 ۱۵۰ مادر ماتم زده - جیوانی ام ویکوسا
 ۱۵۴ کودک در حال مرگ - فریمن پیتر لوامبا
 ۱۵۸ به نقشه نگاه کن - کاجوبی
 ۱۶۴ به دوزخ می آیم - جیوانی ام ویکوسا
 ۱۶۸ زمانی که می گویم تو را دوست دارم - جیوانی ام ویکوسا
 ۱۷۲ خود را نشان بده - اسحاق مروما
 ۱۷۸ علف های هرزه - ریچارد اس مابالا
 ۱۸۸ سکه سیمین - کارا ماگی اینوسنت
 ۱۹۲ سرچشمه حیات - اریک سیکو جوانگ ماریو
 ۱۹۶ محاکمه - اریک سیکو جوانگ ماریو
 ۱۹۸ طلوع خورشید - جیوانی ام ویکوسا
 ۲۰۰ زندگی کن و بمیر - کوندی فاراجا
 ۲۰۶ هنوز کریسمس نشده - جیوانی ام ویکوسا

۲۱۰	رونق و شکوفایی جامعه - کاجوبی
۲۱۸	سوسیالیست‌ها - ریشارد اس. مابالا
۲۲۶	وقتی کار دیگر کار نیست - الیوت. اس مگوای
۲۴۲	پژواک‌ها - کوندی فاراجا
۲۵۰	چشمان خون گرفته من - فریمن پیتر لوامبا
۲۵۴	به اهل بصیرت (تیزبین) - جوانی ام ویکوسا
۲۵۸	چه احساسی می‌کنی؟ اریک سیکو جوانگ ماریو
۲۶۰	ترس خدایان را آفرید - اریک سیکو جوانگ ماریو
۲۶۲	روی من حساب مکن - جیوانی ام ویکوسا
۲۶۶	کشمکش بی هدف - جیوانی ام ویکوسا
۲۷۰	خوشبختی وازگونه - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۲۷۶	زمزمه‌ها - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۲۷۸	بُن آنی - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۲۸۲	خائنِ ما - مانگاجی، کینگازی ماباگها
۲۸۴	اشک‌های بی پاسخ - فریمن پیتر لامبا
۲۸۸	دندان‌ها (اعضاء) بردگی - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۲۹۰	روح‌ها - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۲۹۲	آگوستیانای مقدس - جیوانی ام ویکوسا
۲۹۶	از دست رفته - اسحاق مُروما
۳۰۰	خروس مغرور - ریچارد اس. مابالا
۳۰۸	کتک زدن مضاعف - ریچارد اس. مابالا
۳۱۴	منحرف شدن - جیوانی ام ویکوسا
۳۱۸	تراژدی جوانی - کیبوتا، او

۳۲۴		درد بر اوجاما - کوندی فاراجا
۳۳۴		ستایش‌های پر سروصدا - حیوانی ام ویکوسا
۳۳۸		من یک جنگنده‌ام - حیوانی ام ویکوسا
۳۴۲		گدا در ضیافت - اسحاق مُروما
۳۴۸		درخشش در لباس (ردای) شیری رنگ - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۳۵۲		باران - مانگاجی. کینگازی ماباگها
۳۵۴		دیوانسالار (مأمور دولت) - ریچارد اس. مابالا
۳۶۰		منطق - کاجوبی
۳۶۸		دو سگ در دروازه - حیوانی ام ویکوسا
۳۷۲		شکمباره (رانت‌خوار) - اسحاق مُروما
۳۸۰		شوهران ما - کاجوبی
۳۸۸		آشوب در کاخ - حیوانی ام ویکوسا
۳۹۶		نیازی به آتش‌نشان نخواهیم داشت - اسحاق مُروما
۴۰۲		فقط بنشین، ای ظالم، فقط بنشین - اسحاق مُروما
۴۰۸		ما فریاد خواهیم زد، آتش‌بس در کریسمس نه - کاجوبی
۴۱۶		پرتو طلوع آفتاب - اریک سیکو جوا نگماریو
۴۲۰		به دامن تو می‌چسبم - اریک سیکو جوانگماریو
۴۲۲		من با بحث و استدلال از تو دفاع می‌کنم - اریک سیکو جوانگماریو
۴۲۴		زن فقیر - حیوانی ام ویکوسا

پیشگفتار ۱

هنگامی که هواپیما در فرودگاه دارالسلام به زمین نشست هرگز فکر نمی‌کردم به سرزمینی از شگفتی‌ها گام نهاده‌ام. سرزمین فقر و جنگل. با مردمی آرام و کنجکاو. غرق در اوهام و خرافات. سرگرم به سنت‌های قبیله‌ای. در دومین قارهٔ بزرگ جهان. راز دار قداست زمین. سرزمین پوشیده از جنگل و دریاچه و رودخانه. با طبیعتی وحشی که زندگی مردم را همچون مادری مهربان در آغوش گرفته است. مادری پر محبت ولی بی‌رمق از جور استعمار و استعمارگران.

قاره‌ای با غرور قلّه کلیمانجارو، آرامش دریاچهٔ تانگانیکا، غرش بی‌امان رود نیل، دور از هیاهوی تمدن و تکنولوژی انسان‌کش. با جلگه‌ها و دشت‌های گسترده و سبز. کویرهای خشک و گرم. ابرهای نیلگون و بی‌قرار و تعامل زندگی انسان و طبیعت در کنار یکدیگر.

... و تانزانیا، سرزمینی اساطیری در کنار اقیانوس هند، با درجه حرارت ۲۱ الی ۳۵ سانتی‌گراد، با بلندترین و کوتاه‌ترین مناطق آفریقا، دریاچه‌ها و رودهای متعدد و جزایر بکر و دیدنی زنگبار. زبان مستقل

سواحیلی که مهاجمان نتوانستند آن را عوض کنند. سرزمین خط مقدم مبارزه با استعمار و تبعیض نژادی.

... و شهر دارالسلام. دروازه ورود به آفریقا. با قدمت زیاد و فعالیت چشمگیر. با ظاهری غرب زده و درونی سنتی. با کلیساهایی در لباس مذهب و تبلیغ فرهنگ استعمار. مساجدی آرام و روحبخش. مرکز بزرگترین دانشگاه آفریقایی که اغلب بزرگان و مبارزان استعمارستیز را پرورش داده است.

... و با مردمی عمیقاً فرهنگی، اسیر اوهام، تخیلات و باورهای غیرواقعی برگرفته از محیط خاص زندگی. خمیده زیر بار فشار استعمارگران. بی اعتماد به غریبان. وابسته به فرهنگ سنتی و قبیله‌ای. معتقد به قدرت ماوراءالطبیعه. تشنه آزادی و آزادی خواهی.

... و اینک من در این سرزمین. به دنبال گم شده خود هستم. در جستجوی انسان‌هایی با نگاه آرام و درونی پرغوغا. در فرصتی یک ساله در این دیار. اهل دلی می‌جویم تا گم شده خود را به کمک او پیدا کنم.

هر کسی در اینجا دنبال چیزی است. غربی‌ها به فکر چپاول ثروت طبیعی انسان‌های فقیر، سیاست‌مداران در تکاپوی تسخیر فکرها و اندیشه‌ها و ایجاد حکومت دست‌نشانده. مهاجران در کسب امتیازهای تجاری و فروش محصولات خود. حکمرانان محلی فرو رفته در شوک تغییرات فروریزی بلوک‌های سیاسی جهان و «نایرره» رهبر مبارزات استقلال‌طلبانه مردم آفریقا و تانزانیا، پس از ۲۵ سال حکومت، در فکر سپردن امور اداره کشورش به نیروهای جوان‌تر و

برگشت به روستای محل زادگاهش برای کشاورزی.

... و من به دنبال یافتن شاعری، ادیبی یا انجمنی از فرهیختگان تا آنکه ره‌آوردی از این سفر با خود همراه ببرم. در این تکاؤ با پی‌گیری فراوان سرانجام مجموعه شعری به من هدیه شد توسط شاعری که در کلبه خود برایم از سروده‌هایش خواند. با زبان سواحیلی که آمیخته از لغات محلی، عربی، فارسی، هندی، انگلیسی و پرتغالی است. در کلبه‌ای محقر که فقر تنها سرمایه او بود و تن‌پوشی مندرس بر تن داشت با ریشی دراز و پیکری استخوانی و نحیف و صدایی رسا و پر قدرت. با چشمانی پر فروغ که به سوی آینده‌ای امیدوار نگاه می‌کرد.

... و اینک من و شما و این مجموعه شعر از سروده‌های شاعران کشور تانزانیا. سرزمین فقر و جنگل. نمونه‌هایی زیبا و دلنشین از «فریاد انسان آفریقایی». شاعران این مجموعه جوانانی هستند که در بحران استعمار و سیاست‌زدگی و سوسیالیزم و استقلال آفریقا بزرگ شده‌اند.

آنها درباره رنج مردم تحت استعمار امپریالیست‌ها سخن می‌گویند. از ایدئولوژی‌هایی صحبت می‌کنند که آینده‌شان را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. این شاعران سؤالات و نیازهای مردم جامعه‌ای را مطرح می‌کنند که دوست دارند، حداقل‌های یک زندگی معمولی را داشته باشند.

این مجموعه اشعار به صورت گلچین از میان سروده‌های گروهی از شاعران تانزانیایی انتخاب شده و نتیجه همفکری و تلاش

دسته‌جمعی آنها بوده و توسط «خانه انتشارات تانزانیا» چاپ و منتشر شده است. در این مجموعه، اشعار مختلفی از شاعران با مضامین پیام انقلابی، مشکلات زندگی و اندیشه‌های فردی برگزیده شده است. عقیده من بر این است که هر کدام از این سروده‌ها در تلاشی ارزشمند برای ساختن انسان جدید با تفکر نو، نقش مهمی را ایفا می‌کنند.

معیارهای انتخاب اشعار در این مجموعه براساس تعهد و قدرت برانگیزانندگی محتوای شعر و زیبایی و تعالی بیان آن صورت گرفته است. درحالی‌که همه شاعران این مجموعه با امپریالیسم و استعمار جدید مخالفند ولی هیچ‌گونه مواضع سیاسی مشترک در سروده‌هایشان مشاهده نمی‌گردد.

این شاعران طی نشست‌های مختلف و بحث و تبادل نظر، اشعاری را برگزیده‌اند که دارای خصوصیات زیر باشند:

الف - به رشد و آگاهی مردم کمک کنند. هر سروده‌ای که مانع این رشد می‌شد حذف گردیده، به‌ویژه اشعاری که القاء‌کننده یأس کامل بوده است.

ب - مردم را ترغیب نماید که به جامعه و مشکلاتش و وظایفی که افراد در مقابل آن دارند، با دید جدیدی نگاه کنند.

پ - جامعه را دعوت به عمل کند و از شعار پرهیزاند.

هدف در این راستا آن نیست که فکر شود این اشعار کلیه راه‌حل‌ها را مشخص می‌کنند. هدف ایجاد یک «جرقة ذهنی» است در جامعه‌ای بسته. چون امروز مردم تنها معیار و ملاکی که برای قضاوت

دربارهٔ یک اثر هنری دارند این است که بسنجند تا آن اثر چه راه‌حلی را برای مشکلات آنها ارائه می‌دهد.

شاعرانی که در این مجموعه، شعر دارند معتقدند ارائهٔ یک راه‌حل بیش از اندازه ساده برای حل مشکلات خطرناک‌تر از ارائه نکردن آن است. چون این کار مردم را به این فکر و می‌دارد که جواب راحتی برای حل هر مسئله وجود دارد. درحالی‌که بعدها آنان متوجه می‌شوند که اوضاع به این سادگی‌ها هم نیست. این موضوع می‌تواند موجب سرخوردگی و بدبینی در افراد و جامعه گردد.

بسیاری از این اشعار که «فریادِ درون» شاعران است به علت سادگی نگارش و بیان، ممکن است این تداعی را ایجاد کند که سرایندگان می‌خواهند به جای افراد جامعه فکر کنند و راه‌حل ارائه دهند. این تفکر غیرقابل قبول است و ریشه در خودخواهی روشنفکرانه دارد. چون شاعر روشنفکر آفریقایی معتقد است که مردم در عمل از آنها جلو‌ترند.

شاعر متعهد، خواننده‌ای که فکر نمی‌کند و نمی‌تواند یا نمی‌خواهد فکر کند را مورد توجه قرار نمی‌دهد. مساعی خود را به مخاطبانی معطوف می‌دارد که می‌اندیشند و دنبال راه‌حل برای مشکلات هستند. شاعران آفریقایی می‌گویند ما دوست داریم خوانندگانمان مغز خود را به کارگیرند و خود راه‌حل‌هایی را بجویند. این بدان معنا نیست که آنها (شاعران) برای مسائل راه‌حل ندارند، بلکه معتقدند سروده‌هایشان سرانجام این تأثیر را در مخاطبان می‌گذارد و آنها را به راه‌حلی مناسب رهنمون می‌گردد.

با توجه به اینکه این اشعار مخاطبین مختلفی دارد. خوانندگان در این مجموعه با سروده‌های گوناگون با ترکیب‌های ساده و پیچیده مواجه می‌شوند که از خیال‌پردازی‌های زیبایی به دور است. سرایندگان می‌خواهند کاری انجام دهند که منجر به تفکر شود نه آنکه از فرم و ظاهر زیبایی برخوردار باشد. بنابراین در این مجموعه، اشعار بر این اصول انتخاب و تهیه و تنظیم گردیده‌اند.

هدف نهایی این سروده‌ها، ایجاد روحیهٔ عمل‌گرا، مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی و ایجاد انگیزه و مسئولیت اجتماعی است. بنابراین هرچقدر این اشعار موجب کنش و واکنش بین سرایندگان و خوانندگان گردد و زمینه‌های نقد و بررسی را فراهم سازد، به رسالت و تعهد خود نزدیک گردیده است. همچنین در برگردان این اشعار به زبان فارسی، محور کار بر اساس انتقال محتوایی شعر نهاده است تا ترجمهٔ لفظی واژه‌ها و کلمات.

امید است این کوشش ادبی مورد توجه علاقمندان و دوستداران فرهنگ و ادبیات مردم و سرزمین آفریقا قرار گیرد.

حسن گل محمدی

تهران - ۱۳۹۵

پیشگفتار ۲

تانزانیا با مساحتی نزدیک به یک میلیون کیلومتر مربع و جمعیتی حدود چهل میلیون نفر در شرق آفریقا، یکی از کشورهای مهم این قاره به حساب می‌آید. قلهٔ کلیمانجارو با ۵۸۹۵ متر ارتفاع و کف دریاچهٔ تانگانیکا با ۳۵۸ متر پایین‌تر از سطح دریا، بلندترین و پست‌ترین نقاط آفریقا هستند که در این کشور قرار دارند. برخلاف تصویری که ما همواره از کشورهای آفریقایی داریم و جغرافیای آنجا را خشک و گرم می‌پنداریم، تانزانیا دارای سرزمینی پوشیده از جنگل، دریاچه‌ها و رودخانه‌های گوناگون است و دریاچهٔ معروف ویکتوریا سرچشمهٔ اصلی رود بزرگ نیل به حساب می‌آید. با توجه به فقر گسترده‌ای که از حضور متداوم و متنوع استعمارگران در طول سال‌های متمادی و تفکر و اندیشه‌های مردم این سرزمین نشأت گرفته است، می‌توان کشور تانزانیا را سرزمین «فقر و جنگل» نامید.

جمهوری متحدهٔ تانزانیا که در سال ۱۹۶۴ میلادی از اتحاد مابین دو کشور استقلال‌یافتهٔ تانگانیکا و زنگبار تشکیل شده است از نظر

موقعیت استراتژیک از مهم‌ترین کشورهای منطقه شرق آفریقا محسوب می‌گردد. به‌طوری‌که این کشور دروازه ورود به مرکز و جنوب آفریقا است. به علت همسایگی تانزانیا با اقیانوس هند و وجود بندری همچون دارالسلام و تانگا، از زمان‌های بسیار قدیم این نقطه از آفریقا مورد توجه کشورهای دیگر به‌ویژه استعمارگران، برده‌فروشان و بازرگانان قرار گرفته است.

جریان‌های تاریخی و کش و قوس‌های مستعمراتی و حضور کوتاه‌مدت و بلند مدت استعمارگران مختلف به ویژه انگلیسی‌ها، مبارزات استقلال‌طلبانه سرزمین‌های گوناگون تانزانیا، ظهور افراد بانفوذ در سیاست‌های مبارزه‌طلبی قاره آفریقا از این کشور، ایجاد دانشگاه مهم و معتبر دارالسلام که بسیاری از سیاستمداران ضد استعماری و استقلال‌طلب آفریقایی تحصیل کرده این دانشگاه بودند، همه با هم دست به دست هم دادند تا این سرزمین در خط مقدم مبارزه با استعمارگران نه تنها در آفریقا بلکه در جهان قرار گرفت. به‌طوری‌که تانزانیا یکی از کشورهای مهم مخالف با تبعیض نژادی و مبارزه با آپارتاید آفریقای جنوبی و عضوی مؤثر و بانفوذ در سازمان وحدت آفریقا و کشورهای غیرمتعهد جهان محسوب می‌گردد و درحالی‌که یکی از فقیرترین کشورهای آفریقایی است ولی بیش از ۸۵ درصد مردم آن باسوادند و چشم به آینده‌ای روشن و موفقیت‌آمیز دارند.

از طرف دیگر سرزمین تانزانیا را می‌توان کشور تنوع افکار، اندیشه و اعتقادات گوناگون نامید. مردم این کشور عمیقاً فرهنگی با

روحیه‌ای اسیر اوهام، تخیلات و باورهای غیرعقلانه ناشی از محیط خاص زندگی خود هستند. آنها معتقدند که روح اساس زندگی است و سخت به عالم ارواح و تجسم ارواح و مردگان اعتقاد دارند. اندیشه‌های آنها بر خرد متکی نیست و حتی با پذیرش ادیان دیگر به عناصر سنتی و قبیله‌ای خود نیز سخت اعتقاد دارند. به همین دلیل در تانزانیا روحیه تسامح و تحمل عقیده مخالف رایج است و بر اثر این بنیاد سست اعتقادی است که این سرزمین سخت از طرف مبلغان مذهبی مسیحیت و ادیان دیگر مورد توجه قرار گرفته و استعمارگران نیز با استفاده از این حرب و در لباس میسیون‌های به ظاهر مذهبی ولی با اهداف استعماری و سیاسی، سال‌های سال توانسته‌اند این سرزمین را تحت سلطه خود نگهدارند.

اصولاً مردم تانزانیا با غلبه بر طبیعت و مظاهر آن موافقت ندارند و در جهت تغییر شرایط محیطی خود بر نمی‌آیند. به همین علت در سالیان گذشته با داشتن زمین، آب و یک مجموعه مناسب برای تولید، نتوانسته‌اند تحولات اساسی در زندگی و معیشت خود به وجود آورند. آنها از خدای کوه، روح آب، ارواح درختان و جنگل در هراسند و زندگی با قبیله و خانواده در میان سنت‌ها و مجموعه‌ای از افکار و اوهامی که در وجودشان نهادینه شده است را به هر چیزی ترجیح می‌دهند. همین امر یکی از علل مهمی بوده است که سیستم اقتصادی سوسیالیزم ناپرور رهبر برجسته این کشور نتوانست موفقیت چندانی به دست آورد و تانزانیا با گذشته‌ای سنتی و قبیله‌ای با پشت سر گذاشتن چندین قرن حکومت مهاجمان استعمارگر از

طیف‌های مختلف، پس از قرن‌ها سکون و یکنواختی سنت‌ها و شیوه‌های زیستی، در حال حاضر هم که دریچهٔ زندگی به ظاهر مدرن جهانی به روی آنها باز شده است، علی‌رغم آن‌که مردم این سرزمین اغلب باسوادند، آنها در تلاشی برای انطباق با دنیای جدید، هنوز سنتی باقی مانده‌اند و از جنبهٔ معیشت، اعتقادی به دیروز و فردا ندارند و برای‌شان همه چیز در امروز و تنعمات فعلی خلاصه می‌شود و قضا و قدر و نصیب و قسمت و سرنوشت بیش از تعقل و تدبیر بر ذهن آنها حاکمیت دارد.

با توجه به اینکه فرهنگ اصلی مردم این سرزمین اغلب خرافی است و آنها برای پدیده‌های پیرامون خود به روح و قدرت تأثیرگذار در سرنوشت انسان‌ها اعتقاد دارند، با در نظر گرفتن درصد بالای باسوادی که نشان از توجه زیاد مردم این سرزمین به مطالعه و خواندن روزنامه‌ها، مجلات و کتاب دارد علی‌رغم فقر شدید و کمبود کاغذ و امکانات فنی، در این کشور تعداد زیادی روزنامه و مجله به زبان‌های مختلف منتشر می‌گردد. با در نظر گرفتن این موضوع، شاید یکی از راه‌های خوبی که قادر به تغییر اساسی و مناسبی در انسان‌ها و جامعه آنجا است، انجام آموزش و ایجاد انگیزه از طریق کارهای فرهنگی و نوشتاری باشد. به زعم نگارنده و با این باور گروهی از تحصیل‌کرده‌های متعهد گرد هم آمده و با تدوین اهداف و اصولی «خانهٔ انتشارات تانزانیا» را بر پا کرده‌اند و به نشر آثاری مبادرت می‌ورزند که بتواند در سطوح فکری و زندگی مردم خرافی و سنت‌زدهٔ تانزانیایی به طور اخص و آفریقایی به طور اعم تأثیر بنیادی گذاشته و

آنها را تغییر دهد.

از همین روی آثاری که در این مجموعه شعر گرد آمده است گوشه‌ای از این گونه کوشش‌ها تلقی می‌گردد که به وسیله قلم‌های متعهد و با رسالت در جهت ایجاد تغییر در ساختار فکر و ذهن افراد یک جامعه بسته سروده شده‌اند. در تمامی این آثار اندیشه‌های تغییر و گذر از در جا زدن و مبارزه کردن با خرافات و جهل مشاهده می‌گردد. در این اشعار، مهم شاعر یا شخص سراینده نیست. آنچه که اهمیت دارد اندیشه و تفکری است که در سروده‌ها نهفته است. در طول تاریخ ادبیات و آثار منثور و منظوم کشور ما، همه به سرایندگان و نویسندگان آن توجه بیشتری دارند و اندیشه و افکاری که در سروده‌ها یا نوشته‌ها مستتر است در مرحله بعد قرار می‌گیرد ولی در سروده‌هایی که این شعرای گمنام در یک مقطع زمانی خاص و در زمانی که کشورشان در حال اجرای سیاستی تحت عنوان «سوسیالیسم آفریقایی» بود که علی‌النهایی منجر به شکست و عدم موفقیت گردید، از خود بر جای نهاده‌اند، چیزهایی پیدا می‌شود که هنوز هم می‌تواند یک جامعه دچار عقب‌ماندگی و خرافه‌پرستی را برانگیزاند و اگر نتواند آنها را از این بیماری مزمن و کشنده کاملاً نجات دهد، لااقل التیامی، راهی یا نشانی برای سعادت آن جامعه بر جا می‌گذارد.

شاعر گمنام آفریقایی، کلامش گمنام نیست. او فکر کردن در سرزمین مادری‌اش را ممنوع شده می‌داند و می‌گوید:

«چشم‌داری

ولی مبین
گوش داری
ولی از شنیدن بیزاری
مغز نداری
ولی می خواهی فکر کنی
تو چگونه موجودی هستی؟»

او از شیوه منفی کلام استفاده به عمل آورده است. اگر موجودی چشم و گوش و مغز داشته باشد، نمی تواند که نبیند، گوش ندهد و فکر نکند. ولی او جامعه بسته خودش را این گونه می یابد و می خواهد این اندیشه را به انسان ها القاء کند که فکر کردن ممنوع نیست. فکر کنید و ببینید به چه دلیل گرفتار بدبختی های گوناگون شده اید و برای رهایی از آن چاره ای بجوید.

شاعر تانزانایی از بی عاطفگی معنوی حرف می زند و از زخم های استعمار که در بیرون شفا یافته ولی از درون خون ریزی دارد. از آموزه ها و شعارهای مارکس، لنین و مائو متنفر است و به هر «ایسمی» تجاهل می کند و دوست دارد پیش پدر بزرگ خود یا رئیس قبیله اش برود و درس حکمت و اندیشه بگیرد تا از دنیای شومی که سیاستمداران با این ایسم ها در قرون نوزدهم و بیستم برای بشریت به وجود آورده بودند، رهایی پیدا کند.

سراینده از سرهای تو خالی «تهی مغز» می نالد، سرها تو خالی ای که با جهالت خودشان شاعر را آزار می دهند. از چشمان نابینایی که از تاریکی به ستوه آمده اند و از گوش های کری که از سکوت خسته

شده‌اند. آنگاه، به مردم سرزمین خود می‌گوید که در معرض جنگی متقابل قرار گرفته‌اند، جنگی که آنها را وادار به سکوت و نادانی می‌کند. چه بهتر به اصل سروده توجه کنیم:

«سره‌ای تو خالی مرا با جهالت خود آزار می‌دهند

چشمان نابینا مرا از تاریکی به ستوه می‌آورند

گوش‌های ناشنوا، مرا از سکوت خسته می‌کنند...

با داشتن شعور و گوش و چشم

من کلام و مغزی قدرتمند دارم

مرا سرکوب می‌کنند، شکنجه می‌دهند

و با من می‌جنگند و مرا می‌کشند.

این جنگی است برای وادار ساختن من

به سکوت، به ظلمت و یاوگی، به نادانی

بسیار خوب، دوستان من

جنگ است و من خواهم جنگید.

گوش‌ها، دیدگان، شعور، کلام و وجدانِ قدرتمند

این‌ها، سلاح‌های من هستند

و من تا آخرین نفس خواهم جنگید.»

سپس او برای یک انسان آفریقایی، مانیفست ذهنی تدوین

می‌کند، مانیفستی که باید در جهت دستیابی به اهداف آن حرکت کند

و برای این حرکت نسخه می‌پیچد. مثل یک بیمار، که بیماری او عدم

تحرك در راه به دست آوردن حقوق اجتماعی و رسیدن به آزادی

است. چقدر دامنه مخاطبین این مانیفست گسترده است. مخاطبین او

همه سطوح جامعه هستند. آنهایی که عاشق هم بودند و یکدیگر را ترک کرده‌اند، آنهایی که گرسنگی را تحمل می‌کردند. آنهایی که با گرمای طاقت فرسا مبارزه می‌نمودند. آنهایی که به دنبال آزادی بودند. پدران سالخورده‌ای که پسران خود را به مبارزه می‌فرستاد و می‌گویند:

«لغت ارواح نیاکان پیشین بر شما باد اگر

از مبارزه برای آزادی سرزمین پدرانتان امتناع کنید.»

و حتی از زبان مادری که در بستر بیماری خوابیده است و به تیمار و پرستاری پسرش نیاز دارد، می‌سراید:

«برای پرستاری از من اینجا نمان

برو برای زندگی فرزندان و فرزندان فرزندان بجنگ.»

و از زبان عشق و دختران عاشقی که شوهران آینده خود را چگونه می‌خواهند، می‌گوید:

«برای من، مرد کسی است که از ستمگر نهراسد.»

و به آنهایی که درون دیوارهای سرد محبس گرفتارند، می‌گوید، در داخل زندان هم می‌توانی برای آزادی فریاد بزنی:

«تو، نگوگی

مانند بسیاری دیگر

از درون دیوارهای سرد محبس

صدای روشن و تیز تو بر همه خانه‌ها فرود می‌آید

به خاطر اینکه

زبان توده‌های خیانت‌دیده و جفاکشیده بوده‌ای

نه میله‌های فولادی پنجره‌های زندان
و نه دیوارهای سنگی سلول محبس
نمی‌توانند جلوی آن را سد کنند.»

آن وقت از آرزوها و خواسته‌هایش سخن می‌گوید. خواسته‌هایی
که برای انسان آفریقایی به صورت رویا درآمده است. چقدر این
خواسته‌ها ابتدایی و کوچک هستند. اف بر آنهایی باد که این افراد را
این‌گونه در بند استعمار از نیازهای اولیه خود هم محروم کرده‌اند.
«ما کاشتیم

همان‌گونه که سیاست‌گذاران نظر دادند

محصول طلایی

روید و سفید شد

روزها به آن پرداختیم و شب‌ها رؤیا دیدیم

رویایی که بر درختی تناور جوانه زد

پیشرفت روستا

کلاس درس جدید

درمانگاه

همچنین آب سالم

لباس برای زنان و کودکان

تا به مدرسه بروند و تحصیل کنند

برای خودم هم آن پیراهنی را که دوست دارم

خواهم گرفت

و من همیشه در آرزوی خریدن دو چرخه‌ای بوده‌ام.»

همچنین شاعر می‌نالد، از کار و رفتار آنهایی که بر سرنوشت انسان‌ها تسلط دارند و با اعمال و کارهای خود نتایج دسترنج آنها را بر باد می‌دهند. گروهی که با بیگانگان و متجاوزان تباری می‌کنند و این گونه‌اند:

«کرم‌هایی که تا استخوان ما را می‌مکنند.»

سپس از اندیشه‌های خود حرف می‌زند و طرح‌ها و نقشه‌هایی که در سر دارد، ولی بر اثر عملکرد گروه‌هایی که بر سرنوشت افراد مسلط شده‌اند و آنها را به سوی نابودی می‌برند قابل دسترسی نیست، به طوری که در انتها انسان آفریقایی خود را ناتوان و گرفتار امراض گوناگون می‌بیند:

«تو مرا برای کارخانه‌های مقروض و گودال‌های (بدهی‌ات)

استخدام می‌کنی

تا هنگامی که تبدیل به ضایعات انسانی

یک موجود بی‌فایده و در خور مرده‌شوی خانه شدم

سل گرفتم و عضوی را از دست دادم

آن موقع به راحتی بتوانی اخراج کنی»

با همه این احوال شاعر تانزانایی ناامید نیست و خواهان انقراض

این تبه‌کاران است:

«ای ریاکار، دورو (منافق)، توجه کن

تو نیز همچون همه دایناسورها، به سرعت

به انقراض می‌رسی

بیرون برو

تا ما وارد صحنه شویم و

در درون تاریخ بشکفیم.»

او از تفکرات فلسفی هم به دور نیست. در پس ذهنش زیبایی های خاصی وجود دارد. وی مرگ یکی از هموعان خویش را زیبا و فلسفی به تصویر کلمات می کشد:

«در تلاطم کوشش بی سرو صدای بین شب و روز

پیام آور مرگ آمد

تا مرد را ببرد

بی مقاومت

بدون فریاد یا گریه ای یا آهی

اورفت.»

ولی با مردن انسان آفریقایی، چیزی عوض نشد. خورشید همچون گذشته طلوع کرد، پرندگان آواز خواندند، کودکان و جوانان، همچنان ناآگاه، غرق در دریایی از بیچارگی عظیم، به زندگی ادامه دادند، زیرا:

«این طبیعت ما است

ضربه پذیری وضعیت نژاد ما

تا آن که در این کره خاکی

عمری را سپری کرده و بمیریم»

اما، شاعر، طبیعت خود را در تسلیم پذیری نمی بیند. همچون نوای یک سمفونی دلکش برای زندگی دوباره، صدای خود را بلند می کند و می گوید:

«صداهای خود را هنگام خواندن دسته جمعی

بلند کنید

و با سر به درون آب‌ها بجھید

و این آب‌های پر تلاطم را با شنا بیمایید

تا با خاطره و یادبودی بمیرید

و میراثی برای نسل‌های متولد نشده

بگذارید.»

نمی‌دانم این گذشته چیست که ذهن همه انسان‌ها را به خود

معطوف کرده است. همه در حسرت آن هستند. از زمان حال می‌نالند

و از آینده نگران، حتی شاعر آفریقایی:

«دیگر آن روزهایی که آرزوی بهترین زندگی را

برای یکدیگر داشتیم

وجود ندارد

امروز واقعیت این است

زمانی که ارزش‌های انسانی

دیگر وجود ندارد

زمانی که زندگی با مفاهیم مادی و پولی

سنجیده می‌شود.»

گویی او دارد از زندگی امروز همه ما سخن می‌گوید. علت این

بیهودگی را شاعر آفریقایی در «عدم باور» به خود می‌بیند و درست

هم می‌بیند. کسی که خودش را باور نداشته باشد، به هیچ‌جا

نمی‌رسد:

«آری، با عدم باور از خودمان
همه چیز را گرفته‌ایم
فساد اخلاقی که
در زیر چتر زنا درآمد
و زمانی که خواهرم آن را به روی سینه خود آویخت
به سختی یک بازی (ریا) راستین را
تأیید کرد.»

وی قرن خود را قرن تظاهر و ریا می‌داند و در حسرت روزهایی
است که دزدان و حرامیان از مردم گرفته‌اند و آنها در آرزوی روزهای
قدیم دارند از پا در می‌آیند:

«امادر قرن ماها
که مملو از تظاهر و ظاهرسازی است
از نوک انگشتان پا تا بالا، تباه و فاسدند
دزدان، قاچاقچیان و حرامیان
این حرام زاده‌های بی‌آبرو
اوه، چه زندگی‌ای دارند.

من حسرت روزهای خوب قدیم را می‌خورم
این حسرت مرا از پا در می‌آورد.»

ولی با این همه، مبارزه، ناامیدی، شکست، امید، آرزو و عشق در
اشعار شاعران آفریقایی موج می‌زند و آنها معتقدند که هنوز هم «سیاه
زیبا است.»

«من یک ملکه زیبایی سیاه می‌خواهم

با پاهای آبنوسی و کمرگاه باریک
که پوست او غرق در سیاهی باشد
چهره اش چون شب بدرخشد
و حرکت اندامش
جان و توان بخشد
آری،
سیاه زیبا است.»

و آنگاه عاشقانه در گوش معشوق خود زمزمه می کند و نمی تواند
عشق او را با وجود غم ها و ناراحتی هایی که دارد در وجودش بکشد.
چون او خود را تنها و بی کس می بیند که تنها عشق به معشوقش
می تواند به او آرامش بخشد تا باز هم برای به دست آوردن آزادی
تحریک شود.

«من از جنس اندوه و غم هستم و زندگی نومیدانه من

از آن نشأت گرفته است

در ساحل دریای متلاطم که

آسمان آبی و جانوران دریایی

آماده شادی می شوند

«بتی - فلورا» من چگونه عشق تو را

در خودم بکشم؟

محبوب من، عشق به آسانی مدفون نمی شود و

هنوز در من نمرده است

بیا «بتی - فلورا» کنار من بنشین

بنگر که فرش آسمان با سکوت آبی فولادین فام خود
چگونه آرام است.

نگاه کن «بتی - فلورا» از من مگریز!

این سرنوشت از همین جا برای من رقم خورد
اکنون، در زمانی که من از ترس تنهایی و بی‌کسی رنج می‌برم
تنها تو هستی که مرادلداری و آرامش می‌دهی
تو مرا به وجود آورده‌ای، تو ماه منی
تنها مایه خوشبختی طبیعی من
این تنها امید شادی و خوشبختی من است

هیچ چیز غم‌انگیز تر
از آرزوی تحریک کننده
برای آزادی نیست.»

نمی‌دانم این نکته را در پایان این پیشگفتار بیاورم یا نه؟ ولی از
خواندن اشعار شاعران آفریقایی آنقدر بی‌قراری بر دلم مستولی شده
است که نمی‌توانم نکته پایانی خودم را ذکر نکنم و آن این است:
«واقعاً شعرای ما، با این همه قصیده و غزل چه تحرکی در جامعه
ایجاد کرده‌اند؟ اگر آنها در طول این چند هزار سال که هزارها دیوان
تکراری از غزلیات برای ما به جا گذاشته‌اند، در راه مبارزه و رسیدن به
زندگی بهتر به ما پیام و الهام می‌دادند، ما می‌توانستیم از همه
گرفتاری‌های قبلی مان از هجوم اسکندر گرفته تا مغول و تاتار و این
اواخر هم حضور مرئی و نامرئی استعمار و استعمارگران، نجات پیدا
کنیم و جامعه‌ای پویا، پرنشاط و سالم داشته باشیم.

و اسفبارتر از آن این است که حتی در حال حاضر هم حتی بزرگان
شعر و ادب، هنرشان به هم زدن این سروده‌های بی‌تحرك باقی مانده
از مردگان است که آیا آنها کلمات را در سروده‌هایشان این گونه به کار
برده‌اند یا آن گونه.»

امیدوارم از خواندن اشعار شاعران آفریقایی لذت ببرید.

حسن گل محمدی

تهران - ۱۳۹۵

گزیده اشعار

یک روز خواهی آموخت

یک روز دیدگان تو باز خواهد شد
و ذهن تو خواهد آموخت
گوش‌های تو خواهد شنید
و قلبت احساس خواهد کرد
با درد و سرافکندگی
خواهی آموخت که چه هستی؟

هنگامی که دریابی که هستی
دیگر بر من نظر نخواهی کرد
زیرا خود را نخواهی پسندید
سگ بزرگی در خدمت اربابی که خود آفریده است
یک کافر بت پرست که پیکره‌ای را پرستش می‌کند
قربانی بردگی‌ای که خود به وجود آورده است
محکوم به مشقت و عرق ریختن
که به ازای غذا، موزیک و خنده
و به جای لباس و پوشش، به او گل داده می‌شود.

آنگاه که موسیقی قطع گردد و گل‌ها پژمرده شوند
برای آنچه که خود باعث شده‌ای، به گدایی خواهی رفت
از آن رو که او را نمی‌شناسی.

جووانی ام ویکوسا

You Shall learn one day

One day your eyes will open,
And your mind will learn,
Your ears will hear,
And your heart will feel,
With pain and shame,
You will learn what you are.

When you learn what you are,
You will look at me no more
Because you will not like yourself,
A bull mastiff serving
A master of its own creation,
A heathen
Worshipping a statue,
A victim of a slavery
Of his own creation,
Doomed to toil and sweat,
Paid with music and laughter for food
And flowers for dress,

When the music stops
And the flowers wither,
Then you will go begging
For what you did not sow
From whom you will not know.

Jwani M Waikusa

من عاشق پایان‌های خوب هستم

من اشعاری با پایان شادی‌بخش را دوست دارم
چون می‌خواهم شاد و خوشحال باشم.
اگر چه این نکته درست است که شب نمی‌تواند روز تلقی گردد
و چنانچه حقیقت را با دروغ تغییر دهیم، عادلانه نیست
و این کاری غم‌انگیز است
اما من پایان شاد را دوست دارم.

من از شعرهایی که پایان غم‌انگیز دارند، متنفرم
ولی آیا بد نیست که بگویم چه زمانی (زندگی) دردناک است
هنگامی که نمی‌توانم دیگر این ظلم را تحمل کنم
و گرمایی که روحم را ذوب می‌کند
و سایه‌هایی که حقیقت را می‌پوشانند
با من می‌جنگند و مرا می‌کشند
و ستاره‌هایی که در آسمان می‌رقصند
در روشنایی روز، نه در شب، خود را نمایش می‌دهند!
و دلتنگی از نور هرگز در آنجا نیست.

همه چیز غم‌انگیز است
پس پایان‌های شاد در زندگی کجا هستند؟
مرگ، بله مرگ
دوست من،
از کمبود نور که هرگز در آنجا نیست، خسته نیستی؟
مانگا جی کینگاری مباکها

I love happy endings too

I like poems with happy endings best,
Because I want to be happy and gay.
But it is true that night cannot become day
And if we alter truth for lies, it is unjust.
It is sad all the same, but I like happy endings best.
I hate poems with tragic endings the more
But is it bad to tell when it is painful
When I can't stand any more this cruelty
And the heat that is melting my soul
And the shadows that hide the truth,
That fight me and kill me
And the stars that dance in the sky
In daylight, not in night, pretending!
And the boredom of the light that is never there.

It is sad all the same
But where are the happy endings in life?
Death? Yes death
Are you not tired, comrade,
Of the boredom of the light that is never there?

Manga J. Kingazi Mmbagha

فکر کردن ممنوع است

چشم داری
ولی مبین
گوش داری
ولی از شنیدن بیزاری
مغز نداری
ولی می خواهی فکر کنی
تو چگونه موجودی هستی؟

دیدگانت را (از حلقه) بیرون آر
تا معذور شوی
زیرا در آن صورت چیزی را نخواهی خواند
گوشهایت را معیوب کن
آنگاه نخواهی شنید که فریاد می زنند
«فکر کردن ممنوع است!»
اگر چه تو اکنون زحمت می کشی و رنج میبری.

حال به من نگاه کن
آنها به من می گویند چه کنم
من با تملق از ایشان زندگی می کنم
و برای رفع عطش خود ادرارشان را می نوشم
چیزی نمی گویم و فکر هم نمی کنم.

Thinking is prohibited

You have eyes
But do not see;
You have ears
But hearing you hate;
Brain you don't have
But thinking you want;
What sort of being are you?

Pluck out your eyes!
And you'll be excused
For then you won't read the notice;
Damage your ears
And then you won't hear them shout it;
"THINKING IS PROHIBITED!"
But now you must suffer
And you must toil.

Look at me now:
They tell me what I do.
I feed by licking their arses
And I drink their urine to quench my thirst
I say nothing and do not think.

اظهار خوشبختی می‌کنم
و کفش‌هایشان را برق می‌اندازم
پشتم را به آنها می‌کنم
تا مثل توپ به من لگد بزنند
به بالا و پایین می‌غلطم
و هرگز اعتراض نمی‌کنم
تظاهر به خوشبختی می‌کنم
در آتشِ برزخِ موجود.

جووانی ام ویکوسا

And I am happy
I shine their boots
And turn my arse to them
To be kicked like a ball
Up and down I rool
And never do I protest,
And I am happy
With these fires of purgatory.

Jwani Mwaikusa